

گفت‌وگو

فلسفه دین

- گفت‌وگو با دکتر محمد فنایی اشکوری
- تهیه و تنظیم: رضا حق پناه

دانشگاه علامه طباطبائی
موسسه تخصصی
الهیات اشکوری
فلسفه دین مانند خود دین، دارای تعریف‌های گوناگونی است،
تعریف‌شما از فلسفه دین چیست؟

دکتر فنایی اشکوری: منظور ما از فلسفه دین، بحث فلسفی در باب دین است؛ یعنی بررسی انتقادی عقلانی مبانی و اندیشه‌های دینی و به عبارت دیگر «تحلیل فلسفی برخی از مفاهیم کلیدی دین و نیز استدلال به اثبات یا نفی پاره‌ای از مبانی یا مبادی اعتقادات دینی».

این چیزی است که ما از آن به فلسفه دین تعبیر می‌کنیم؛ چون فلسفه دین، یکی از شعب فلسفه می‌باشد، بنابراین روشش عقلی است و به استدلال و تحلیل عقلانی می‌پردازد؛ منتها تفکر فلسفی را در حوزه دین اعمال می‌کند و همین موضوع است که این شاخه از فلسفه را از دیگر شاخه‌های فلسفه متمایز می‌کند، اما روشش همان روشی است که در سایر شعب فلسفه به کار می‌رود.

دانشگاه علامه طباطبائی
موسسه تخصصی
الهیات اشکوری
آیا از اضافه فلسفه به دین استفاده نمی‌شود که فلسفه دین معرفت
درجه دوم است؟

دکتر فنایی اشکوری: بخشی از مباحث فلسفه دین را می‌توان در زمره مباحث طبقه

دوم به حساب آورد. عمده این مباحث، مباحث معرفت‌شناسی دین است؛ مانند این که «آیا معرفت دینی معرفت موجّه (justified or warranted) است؟» معرفت دینی با سایر معارف، چه تناسبی دارد؟ زبان دینی معنی دار است و... اینها جزء معرفتهای درجه دوم (second order) است، ولی بعضی از مباحث فلسفه دین، مباحث طبقه دوم محسوب نمی‌شود؛ یعنی بحث از معارف دینی نیست، بلکه بحث از موضوعات دینی است؛ مانند تحلیل مفهوم خدا، معجزه، ادله اثبات یا نفی وجود خدا؛ دشوار می‌شود اینها را جزء معرفت طبقه دوم محسوب کرد.

جایگاه فلسفه دین در تفکر فلسفی به طور عام چیست؟

دکتر فنایی اشکوری: همان‌طور که اشاره کردم، فلسفه دین، یکی از شاخه‌های فلسفه است و جایگاهش در تفکر فلسفی، جایگاه مرکزی و محوری است. در فلسفه، سه پرسش اساسی مطرح است؛ یعنی مباحث فلسفه در سه حوزه عمده قابل تقسیم است: ۱. حوزه هستی‌شناسی و بحث از وجود که از آن به مابعدالطبیعه (Metaphysics) تعبیر می‌شود.

۲. مباحث معرفت‌شناسی یا اپیستمولوژیک (Epistemology) که شامل بخش عمده‌ای می‌شود.

۳. مباحث مربوط به اخلاق و نحوه زندگی انسان و ارزشهای اخلاقی که با عنوان (Ethics) یا علم اخلاق از آن یاد می‌شود.

بیشتر سیستمهای فلسفی - از یونان باستان تا امروز - شامل این سه حوزه مهم فلسفه‌اند.

فلسفه دین در هر سه حوزه از حوزه‌های مهم فلسفه، جایگاه محوری دارد: در باب مباحث هستی‌شناسی، اساسی‌ترین سؤال این است که مبدأ هستی چیست؟ یعنی ریشه مباحث وجود، برمی‌گردد به مبحث الهیات و شناخت خدا، و طبیعی است که این از مباحث فلسفه دین است که در تفکر فلسفی و متافیزیک، نقش محوری دارد. در مبحث دوم؛ یعنی معرفت‌شناسی، باز فلسفه دین جایگاهی اساسی دارد؛ زیرا در آنجا بحث می‌شود که حقیقت معرفت چیست؟ آیا به جز معارف متعارف، یعنی

شناخته‌هایی که از راه عقل و تجربه و به تعبیر دیگر، شناخته‌های به دست آمده از عقل انتزاعی و عقل تجربی حاصل می‌شود، منبع و منشأ دیگری برای معرفت وجود دارد یا خیر؟ این‌جا نیز فلسفه دین مطرح است و از وحی و تجربه دینی به عنوان منابع معرفت، بحث می‌کند.

در این که عقل و تجربه، دو منبع تجربه‌است، بحثی نیست. اهمیت فلسفه دین در معرفت‌شناسی از آن‌جاست که منبع اصیل دیگری برای معرفت، معرفی می‌کند. برای آنان که برای معرفت دینی منشأ اصیلی فائلند یا معتقدند که معرفت دینی در تجربه دینی یا وحی الهی ریشه دارد، اثبات اعتبار این روشها بسیار اهمیت دارد. یعنی در چیه‌ای به سوی عوالم دیگر به روی بشر باز می‌کند که بشر از راه عقل و تجربه، راهی به آنها ندارد. بنابراین فلسفه دین برای موضع معرفت‌شناسانه دین، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

در باب مسائل اخلاقی و ارزشی و این که انسان چگونه باید زندگی کند و نیز چیستی منشأ ارزشها، طبیعی است که یکی از پاسخهای مهم، پاسخ دینی به این مسأله است که اخلاق و ارزشها را به خداوند و حیات اخروی ربط می‌دهد. از این روست که در هر سه حوزه، مباحث فلسفه دین، مباحث محوری و کلیدی است.

دانشگاه علامه طباطبائی
موسسه فلسفی
پژوهشگاه فلسفه و کلام اسلامی
پژوهشگاه فلسفه دین
دکتر اشکوری: در این سه حوزه فلسفه دین صرفاً گزارش و توصیف می‌کند یا حق داوری هم دارد؟

دکتر فنایی اشکوری: طبیعتاً مثل همه مباحث فلسفی، فلسفه دین دو کار می‌کند. یکی این که معنای این مفاهیم را تحلیل می‌کند (clarification of concepts) و دوم این که استدلال می‌کند؛ چه بر اثبات آن مفاهیم یا نفی آنها. در نتیجه، داوری هم می‌کند که به آن، بررسی انتقادی باورهای بنیادی گویند (critical evaluation of fundamental beliefs). البته ممکن است فیلسوفی باشد که به داوری قاطعی در این زمینه نرسد و موضعش را به صورت شکاکیت (scepticism) بیان کند. ادعای اصلی فلسفه، کشف حقیقت و دادن معرفت است و فلسفه دین هم همین ادعا را در موضوعات دینی دارد.

در خصوص حوزه سوم، یعنی ارزشها، بفرمایید رابطه فلسفه دین و اخلاق را چگونه می توان تبیین کرد؟

دکتر فنایی اشکوری: مهمترین بحث در اخلاق، منشأ اخلاق است و این که اخلاق را از کجا به دست می آوریم؟ از راه عقل، تجربه یا دین؟ حقیقت این است که نهاد اخلاق در فطرت انسانهاست؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: «و نفس و ما سویها، فالهمها فجورها و تقویها»^۱. این نفس انسانی را که خداوند آفرید، تشخیص خیر و شر و نیک و بد را نیز به او الهام فرمود. اگر این نهاد فطری برای اخلاق نباشد، عقل و تجربه نمی تواند مبنای مستحکمی برای اخلاق به دست دهد. حداکثر می تواند اخلاق را در حوزه سود دنیوی توجیه کند، وگرنه توجیهی برای التزام و پایبندی به ارزشهای اخلاقی از عقل و تجربه خالص بر نمی آید.

ولی فطرت هم به تنهایی کافی نیست، فطرت زمینه ای خوب و بنیادی برای ارزشهای اخلاقی است، اما در مقابل گرایش فطری به اخلاق، گرایشهای غریزی خلاف اخلاقی هم در وجود انسان هست. منافع هم هست و گاهی غرایز و منافع بر گرایش فطری انسان غلبه می کند. فقط دین می تواند مبنای محکمی برای اخلاق از طریق پیوند دادن اخلاق با سعادت و رستگاری نهایی انسان بیاورد.

پس کاری که دین برای استحکام ارزشهای اخلاقی می کند، نه از عقل و تجربه ساخته است، نه از فطرت به تنهایی و نه از قراردادهای عرفی و اجتماعی. دین در حقیقت به ما می گوید که شما برای رستگاری نهایی، چاره ای ندارید جز التزام به ارزشهای اخلاقی. هر انسانی طالب سعادت و کمال است. در نتیجه به طور عقلانی او را پایبند به ارزشها می کند. به تقریر دیگر، دین با ایجاد رابطه عبودیت و پیوند عاشقانه بین انسان و خدا که منبع همه نیکیها و زیباییهاست، عالیتترین وجه ممکن تعهد اخلاقی را در انسان ایجاد می کند.

به طور خلاصه، دین در این حوزه، دو کار انجام می دهد:

نخست این که التزام به اخلاق را تضمین می‌کند و ضمانت اجرای ارزشها و اصول اخلاقی را فراهم می‌کند؛ چون نوعاً بشر اصول اخلاقی را درک می‌کند، ولی ضمانت اجرا ندارد. اما دین ضمانت اجرایی می‌دهد.

دوم این که دین حوزه خیر و شر را به صورت خیلی وسیع در اختیار ما می‌گذارد. ما به لحاظ عقلانی، هرچند می‌توانیم پاره‌ای از ارزشهای اخلاقی را بفهمیم، ولی در خیلی از جاها عقل ما از تشخیص مصادیق خیر و شر، ناتوان است و این کار فقط از عهده دین برمی‌آید.

در این جا کار فلسفه دین، تبیین نسبت بین دین و اخلاق است؛ یعنی فلسفه دین نشان می‌دهد که دین نسبت به اخلاق چه نقشی دارد و آن ضمانت اجرای اصول اخلاقی و شناخت حوزه خیر و شر و مصادیق اخلاقی است که از عهده عقل و تجربه بر نمی‌آید. آنچه به اختصار گفتیم، نظر مختار و مقبول ما بود، اما در غرب نظریات در باب رابطه دین و اخلاق، مختلف است:

۱. کسانی مثل نیچه، مارکس و فروید، دین را ضد اخلاق می‌دانند. برخی دیگر به چنین تقابلی قائل نیستند، اما اخلاق را مستقل از دین می‌دانند (autonomy). طبق این نظر، اخلاق صرفاً متکی به عقل و تجربه بشری است یا ریشه در عواطف و احساسات دارد (emotionalism).

۲. گروهی بر آنند که اخلاق و دین، از هم جدا هستند، ولی هر دو به نحوی ریشه در خدا دارند. به این نظریه «theonomy» گفته می‌شود. شهودگرایان (intuitionists) که معتقدند اخلاق و دین، هر دو ریشه در نوعی تجربه دینی و عرفانی دارد، از این گروهند. همین‌طورند کسانی که نوعی درک متافیزیکی را مبنای اخلاق و دین ذکر می‌کنند. کانت را نیز می‌توان در این جا ذکر کرد که عقل عملی را منشأ اخلاق و ایمان معرفی می‌کند و تکالیف الزامی (categorical imperative) را از آن استخراج و استنتاج می‌کند.

۳. نظریه سوم، اخلاق را وابسته به دین و دین را منشأ و منبع اخلاق می‌شمارد که از آن به «heteronomy» تعبیر می‌شود. این هم مؤیدات تاریخی بسیاری دارد؛ از جمله، ده فرمان معروف تورات که مبنای مستند اخلاق یهودی - مسیحی است.

حق این است که اخلاق، هم به عقل، هم به فطرت، هم به احساسات و عواطف و هم به دین بستگی دارد. اما اخلاق بدون دین و ریشه الهی، اولاً کمرنگ و بدون انگیزه و منطقی نیرومند است و ثانیاً در بسیاری از موارد، بدون حکم قطعی و روشن است. طبق مادیگری بسیاری از مسائل اخلاقی جدلی الطرفین است.

امروزه در فرهنگ سکولار، بحثهای طولانی و بی نتیجه بسیاری در مسائل اخلاقی هست که امیدی به دست یافتن به یک نتیجه اجماعی نمی رود. برای مثال، سقط جنین، خودکشی، ازدواج با همجنس، ازدواج با محارم، جواز یا عدم جواز کشتن بیماران صعب‌العلاجی که در رنج طاقت فرسا به سر می‌برند و دهها مسأله این‌چنینی، مواردی است که به لحاظ اخلاقی و حقوقی، در غرب مورد مناقشه است و مرجع نهایی برای تعیین تکلیف در این زمینه وجود ندارد. اما از دیدگاه دینی، مشکلی در این باب نیست و تکلیف، روشن است.

مکتبہ علوم اسلامیہ
 البیت
 ضمن تعریف مباحث «برون دینی» و «درون دینی» بفرمایید فلسفه
 دین، یک معرفت برون دینی است یا درون دینی؟

دکتر فنایی اشکوری: مباحث «درون دینی» به مباحثی گفته می‌شود که متخذ از منابع دینی و مستند به آن منابع باشد. یک دیندار به اعتبار این که به دینی ایمان آورده، به جمیع آن معارف ایمان دارد، ولی وظیفه دارد نسبت به اجزای آنچه اجمالاً بدان ایمان دارد، شناخت تفصیلی پیدا کند.

معرفت «برون دینی» آن است که از متن تعالیم دینی بر نمی‌آید. دسته‌ای از مباحث درباره دین، عقلانی محض (unaided human reason) است؛ یعنی همان‌طور که عقل ما، طبیعت را موضوع مطالعه خود قرار می‌دهد یا خود معرفت را موضوع مطالعه خودش قرار می‌دهد، دین و تعالیم دینی را هم موضوع مطالعه قرار می‌دهد.

اما این که معارف درون دینی چیست؟ مراجعه به دین به ما نشان می‌دهد که معارف درون دینی کدامند. هر چیزی که در متون دینی، مانند قرآن کریم و روایات آمده باشد، تعالیم درون دینی است، ولی معارضی که جنبه مبنایی دارد و در حقیقت، پیش فرض اعتقادات دینی می‌باشد، برون دینی است. مباحث برون دینی که در فلسفه

دین از آنها بحث می‌شود، تحلیل و تبیین این مبانی است. غرض این مباحث هم در واقع، فهم بی‌طرفانه دین و دعاوی بنیادین آن است.

در مقام ادعا و تعریف، گفته می‌شود که فلسفه دین، فلسفه دین است به طور مطلق، و اختصاصی به دین خاصی ندارد. این تعریف ایجاب می‌کند که مباحث مشترک جمیع ادیان، مورد نظر فیلسوف دین باشد، نه مباحث خاص یک دین. از جمله این مباحث، بحث خداست. مقوم دین - حداقل ادیان نبوی و وحیانی - اعتقاد به خداوند است؛ چنان که وقتی از معنی داری زبان دین بحث می‌شود، اختصاص به دین خاصی ندارد و همه ادیان، مورد نظر است. همچنین بحث از رابطه عقل و دین نیز کلی است؛ البته این در مقام ادعاست، ولی در عمل و در واقع، همیشه چنین نیست که مباحث فلسفه دین با همه ادیان یک نسبت مساوی داشته باشد. زادگاه فلسفه دین، غرب است و فلسفه دین، حاصل برخورد و تقابل اعتقادات مسیحی با فلسفه سکولار غربی است. آنچه به عنوان فلسفه دین در غرب مطرح است، دقیقاً بر همه ادیان منطبق نیست. گاهی مسائلی که در آنجا مطرح شده، مسائل جدی بقیه ادیان نیست. ولی در مقام ادعا چنین است و در بسیاری از مسائل هم این مباحث، طبیعت عام دارد. از رنسانس به بعد، نقد اندیشه‌های دینی در غرب به طور جدی شروع شد. بحث تعارض علم و دین و موضع کلیسا در قبال یافته‌های علمی در تشدید این دین‌گریزی، نقشی مهم داشت. نیچه، فروید، هگلیمان چپ، فویر باخ، مارکس، راسل و بسیاری دیگر وارد میدان دین‌ستیزی شدند. شبهات هیوم در مبانی باورهای دینی، نظریه داروین در زیست‌شناسی در باب منشأ انسان و بسیاری نظرات دیگر، با اعتقادات دینی به چالش برخاست. متکلمان و متألهان نیز برای دفاع از باورهای دینی، بیکار ننشستند و فلسفه دین، یکی از محصولات این مناقشات و مباحثات است.

یک نکته مهم این است که در فلسفه دین که معرفت برون‌دینی است، نتایج مباحث، از پیش معلوم نیست. فیلسوف دین، متعهد به هیچ نتیجه‌ای نیست. او فقط متعهد به روش عقلی است؛ حال به هر نتیجه‌ای که منجر شود: چه به اثبات عقاید دینی منجر شود و چه به نفی آن. یعنی فلسفه دین، لزوماً مؤید و موافق دین نیست. خیلی وقتها فیلسوف دین، مخالف دین درمی‌آید و مادی (atheist) می‌شود. هر دو گرایش

هست و نیتش در نفی و اثبات دین، مساوی است. همان طبیعت بحث فلسفی که در همه جا هست، در این جا نیز هست.

فرض کنید در مورد ادله اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان دین، آن ادله را معتبر می‌دانند و بعضی معتبر نمی‌دانند. آن چیزی که مقوم فلسفه دین است، بحث درباره ادله اثبات وجود خداست، اما این که به چه نتیجه‌ای می‌رسد، مهم نیست و دخالتی ندارد. یا این که معرفت دینی، موجه است یا نه؟ هر دو احتمال هست. یا زبان دین، معنی دارد یا نه؟ باز دو احتمال دارد. یا این که آیا علم و دین، سازگارند و مؤید همدیگر یا خیر؟ هر دو موضع مثبت و منفی، ممکن است.

دکتر فناپی اشکوری: آیا از این جافرق بین فلسفه دین و کلام آشکار نمی‌شود؟

نسبت به عقاید دینی، بی‌طرف نیست. کلام در پی آن است که عقاید دینی را اثبات، تأیید و تحکیم کند و به دفاع از عقاید دینی بپردازد. در هر دینی، این غایت کلام است. اما غایت فلسفه دین، بررسی انتقادی اینهاست؛ به هر نتیجه‌ای که برسد. نه دفاع از آن را به عهده دارد و نه حمله به آن را. پس فلسفه دین، همان کلام نیست؛ چون غایت آنها فرق می‌کند، روشهای آنها نیز فرق دارد: روش فلسفه دین، صرفاً روش عقلی است؛ یعنی طبق تعریف، باید این‌گونه باشد، اما کلام از روش عقلی استفاده می‌کند که به آن، کلام فلسفی یا طبیعی می‌گویند (natural theology). چنانچه از روشهای نقلی هم استفاده می‌کند که به آن، کلام و حیانی (revealed theology) می‌گویند.

فلسفه دین، یک دانش بیرونی است، اما کلام، لزوماً بیرونی نیست. بعضی از مباحث کلام، برون‌دینی است، ولی عمده مباحث کلامی، مسائل درون‌دینی است. کارش تحلیل مفاهیم دینی، اثبات عقاید دینی و دفاع از شبهاتی است که در برابر مسائل دین پدید آمده است. البته برخی از مباحث کلام و فلسفه دین، مشترک است؛ مثل اثبات وجود خدا که هم در کلام از آن بحث می‌شود و هم در فلسفه دین، ولی غایت آنها فرق می‌کند. یعنی رویکرد متکلم با رویکرد فیلسوف دین در این مسأله متفاوت است. شاید یکی از عللش این باشد که مسائل فلسفه دین، درست تنقیح نشده است و به

همین سبب، بعضی از مباحث کلامی هم وارد فلسفه دین شده است. اگر بخواهیم فلسفه دین را به عنوان یک حوزه معرفتی مشخص و متمایز از کلام در نظر بگیریم، باید بعضی از مباحثی را که در فلسفه دین است و مباحث درجه دوم نیستند، وارد کلام کنیم و در فلسفه دین از آنها بحث نکنیم.

به هر حال، فلسفه دین موجود و کتبی که با این عنوان نگارش می‌یابد، برخی از مباحث کلامی را هم مورد بحث قرار می‌دهد. البته فلسفه دین، بحث از دین به طور عام است؛ یعنی به مباحث مشترک ادیان می‌پردازد و گفتیم که این محصول تفکر غربی است؛ هرچند بسیاری از مباحث آن برای ما نیز مفید است، ولی دقیقاً چنین نیست که همه مباحثی که در غرب طرح شده، مسائل ما و مفید برای ما باشد. مثلاً برای ما در همین بحث تحلیل عقلانی از دین، بحثهایی هست که شاید اهمیتش از بحثهای فلسفه دین به این معنای خاص آن بیشتر باشد، و آن در حقیقت، فلسفه حوزه‌های خاصی از معارف دینی است؛ مثلاً فلسفه اخلاق اسلامی، فلسفه علوم اجتماعی اسلامی، فلسفه اقتصاد اسلامی، فلسفه معنویت و عرفان اسلامی، فلسفه حقوق اسلامی و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی که مباحث درجه دوم راجع به هر یک از این حوزه‌ها می‌باشد. اینها برای ما بسیار اهمیت دارد و در شکل‌گیری، تکامل و رشد خود این شاخه‌های معرفتی در فرهنگ اسلامی، خیلی اهمیت دارد. ما اگر مبادی و مبانی اینها را مورد بحث قرار دهیم و آنها را تنقیح کنیم، بسیار سودمند خواهد بود. با این وجود، به این مباحث، عنایت جدی نمی‌شود و در مراکز علمی، در آثار و گفت‌وگوها و مجلات، کمتر این بحثها مطرح می‌شود؛ با این که اینها از آنچه با عنوان فلسفه دین مطرح می‌شود، مهمتر است. در فلسفه دین نیز آنچه مطرح می‌شود، بیشتر ترجمه مباحث فلسفه دین غربی و تکرار و بیان مکرر و گاه، غیر دقیق آن مباحث است؛ با این که بسیاری از آنها مسأله اصلی ما نیست.

با ذکر این نکته، خواستم توجه محققان جوان را به این نکته جلب کنم که همیشه این‌گونه نیست که هر بحثی رایجتر و بازارش داغتر بود، نیاز به آن هم واقعاً شدیدتر باشد. خیلی وقتها باید در تعیین اولویتها دقت کنیم که چه بحثی امروزه اولویت دارد. اما این که چه بحثی امروزه مُداست، لزوماً نشانه مهمتر بودن و نیازمندی به آن نیست.

ای بسا مباحثی که نیاز ما به آنها حیاتی است، ولی از توجه به آنها غفلت می‌شود. مثلاً «تعلیم و تربیت» از مسائل عام است که عدم عنایت جدی به آن، به بحران اخلاقی و تربیتی می‌انجامد که متأسفانه نشانه‌هایی از آن دیده می‌شود، ولی مباحث فلسفی محض، مباحث خاصی است مربوط به عده معدودی از افراد که البته باید به آن هم به مقدار لازم پرداخته شود. مباحث تعلیم و تربیت دینی، از مباحثی است که همه افراد در هر سن و از هر قشر و در هر درجه از درجات تحصیلی، با آن درگیر است، ولی ما در این باب کاری نکرده‌ایم و اگر به آن توجه نکنیم، از این غفلت، صدمه‌های سنگینی خواهیم خورد.

دکتر فنایی اشکوری: فلسفه دین، چه نقشی در شناخت خود دین دارد؟

چون یک بحث برون‌دینی است. گاهی موضع بعضی از فلاسفه دین، انکار دین است؛ مثلاً ادله وجود خدا را معتبر نمی‌دانند یا زبان دین را بی‌معنی می‌دانند یا دین را معارض عقل می‌شمرند. طبیعی است که در این موضع، فلسفه دین، کمکی به فهم دین نمی‌کند، بلکه شبهاتی طرح می‌کند که متدینان باید به آن پاسخ بگویند. از سوی دیگر، فلسفه دین می‌تواند برای کسانی که مسائل فلسفی برایشان اهمیت دارد، مبانی دین را تحکیم کند و به عنوان مقدمه فهم دین به کار آید؛ مثلاً هر دینداری، زبان دین را معنی‌دار می‌داند و باور دارد که دین با عقل به معنای درست آن، منافات ندارد یا وحی اعتبار دارد؛ اینها به عنوان سؤال برای متدین مطرح نیست، ولی به عنوان مقدمه علمی و پشتوانه عقلی، اگر دارای ذهن فلسفی باشد، می‌تواند از فلسفه دین استفاده کند. نیز در مقام احتجاج و گفت‌وگو در مقابل کسانی که منکر پیش‌فرضهایی هستند که دین بر آنها مبتنی است، آشنایی به مسائل فلسفه دین به او کمک می‌کند، ولی در فهم متن دین، ضرورتی ندارد.

دکتر فنایی اشکوری: پس کسی که محققانه می‌خواهد دین را بفهمد، باین نخست با کلام آشنا شود، آنگاه رو به فلسفه دین بیاورد؟

دکتر فنایی اشکوری: طبیعتاً چنین است. کسی که معتقد به دین است و این اعتقادش

تفسیر

۱۸

طیفاً علوم اسلامی

هم عقلانی است، به لحاظ زمانی و تاریخی، نخست به شناخت معارف خود دین می‌پردازد. در آغاز برای انسان سؤال‌های فلسفی راجع به دین که در فلسفه دین مطرح است، مطرح نمی‌شود. آنچه مطرح است، این است که مبانی اصلی دین را به دست بیاورد؛ همان بحث عامی که در همه جا و از جمله در رساله‌های عملیه نیز آمده است که تأکید شده انسان باید اصول اعتقادات دینی خود را از روی دلیل بفهمد، نه این که تقلید کند.

البته این، معنایش لزوماً این نیست که همه باید فلسفه و کلام بخوانند. مقصود این است که اعتقاد، تقلیدی نباشد. اما هر کس در حد معرفت خودش باید اعتقاداتش را موجه کند. و این نسبت به افراد، متفاوت است. برخی از افراد که احتمالاً شبهات فلسفی برایشان مطرح باشد، ممکن است درگیر مسائل فلسفی و کلامی شوند و کارشان به فلسفه دین کشیده شود. پس تقدم فلسفه دین، تقدم زمانی نیست، تقدم منطقی است؛ آن هم برای کسی که ذهن فلسفی دارد؛ یعنی پرسشهای فلسفی برایش مطرح است. یک دیندار می‌تواند شناخت خوبی از دین داشته باشد؛ به معارف دین کاملاً آشنا باشد و به آنها عمل هم بکند. ممکن است هیچ وقت این سؤال برایش پیش نیاید که آیا زبان دینی معنی دار است یا نه؟ یا گزاره‌های دینی، واقع‌نما هستند یا خیر؟ و این عدم طرح، نه ضربه‌ای به معرفت دینی او می‌زند و نه خدشه‌ای به اعتقاد دینی او وارد می‌سازد. ولی اگر طرح شد و به صورت شبهه‌ای درآمد و این سؤال برای یک متدین، جدی تلقی شد، طبیعی است که به فلسفه دین مراجعه می‌کند تا آنچه را که قبلاً به صورت پیش‌فرض مسلم می‌دانست، مورد بررسی قرار دهد تا بتواند از آن دفاع کند.

دین‌شناسی تطبیقی
دکتر فناپی اشکوری

آیا امکان بحث تطبیقی نیز وجود دارد که متدین معتقدات خود را با دیگر ادیان مقایسه کند؟

دکتر فناپی اشکوری: آنچه در بحث مقایسه مهم است، مقایسه ادیان با یکدیگر است (comparative religion) دین‌شناسی تطبیقی از فلسفه دین متمایز است؛ چون شخص، مسیحیت یا یهودیت و اسلام را مطالعه می‌کند و مبانی اعتقادی هر یک از این ادیان را با همدیگر مقایسه می‌کند و این مطالعات تطبیقی، لزوماً او را به مباحث فلسفه

کنیم یا اهمیت آنها را نادیده بگیریم.

بنابراین، اگر قرائتها ناسازگار و منافی هم باشد، نمی‌شود همه آنها را درست دانست. ممکن است یکی درست و باقی خطا باشد و ممکن است همه، نادرست باشد.

سؤال دیگر این است که حالا کدام قرائت از دین درست است؟ ما باید در این جا موضع معرفت‌شناسی خودمان را مشخص کنیم؛ اگر ما قائل به نسبیت معرفت‌نباشیم (که نیستیم) و نسبی دانستن معرفت یعنی نسبی دانستن حقیقت که قابل دفاع نیست، بنابراین، باید گفت آن قرائتی که مطابق با دین است، قرائت صحیح است و قرائتی که منطبق با دین نیست، نادرست است.

البته ممکن است نخست این جمله، بی‌معنی و توخالی به نظر برسد که «مطابق با دین، درست و غیر مطابق با دین، نادرست است»، اما این جمله، مفهوم و معنای عمیقی دارد؛ ممکن است صاحب هر تفسیری مدعی باشد که تفسیر او مطابق با دین است یا نزدیکتر به مدعای دین است، چگونه می‌شود به این مطلب پی برد که چه تفسیری مطابق با دین است؟

در این جا ناچار باید به یک سری ملاک و معیارها برای ارزیابی دعاوی توسل بجوییم: یکی از آن معیارها این است که هیچ تفسیر و قرائتی از دین، نباید مخالف دلیل قطعی عقلی باشد. یک معیار بسیار مهم دیگر، این است که یک قرائت از دین، نباید با محکومات دین منافات داشته باشد. اگر تفسیری در ظاهر، دلچسب باشد و در بین خیلی از افراد، مقبولیت داشته باشد، ولی با محکومات دین ناسازگار باشد، این علامت بطلان آن تفسیر است. البته این ادعا یک پیش‌فرضی دارد و آن این که در دین، محکوماتی داریم و آن محکومات، قابل فهم است. این در مقابل نکته‌ای است که قبلاً عرض کردیم؛ یعنی نسبی‌گرایی معرفت.

پس فرض، این است که ما نسبیت را قبول نداریم و دین هم محکوماتی دارد و برای همه آشنایان با آن دین، قابل فهم است و این را معیار ارزیابی سایر موارد قرار می‌دهیم. پس اگر ادعایی مخالف محکومات باشد، مردود است. بدون پذیرش این اصول، راهی جز سردرگمی و «لاادری»‌گری نیست.

ممکن است نظری با دلیل عقلی و محکّمات تنافی نداشته باشد، ولی باز نادرست باشد؛ یعنی صرفاً عدم تنافی، برای صحت، کافی نیست. لذا باید این نکته را افزود که هر تفسیری باید مستند به یک دلیل یا قرینه موجّه باشد؛ یعنی صرف ادعا و این که چیزی خوشایند دیگران یا بر وفق مقبولات زمانه باشد، دلیل حقانیت آن نیست. تفسیری معتبر است که دلیلی موجّه و مستندی معقول داشته باشد.

اینها ضوابط و مقتضای عقل است، نه ضوابط شرعی و فقهی. عقل می‌گوید داوری و قرائتی که خلاف مقتضای عقل باشد، باطل است یا اگر در حوزه دین است، نباید تفسیر از دین با اساس تعالیم آن دین، ناسازگار باشد، بلکه باید در آن مجموعه جا بگیرد. تفسیر هم نمی‌تواند «مِنْ عِنْدِی» و از روی استحسان باشد. باید مستند و موجّه باشد.

مادامی که قرائتی این شرایط را داشته باشد، آن را به عنوان قرائت موجه می‌نگریم و نه لزوماً قرائت درست، بلکه قرائت روشمندی است و اختلاف مفسّران از این قبیل است. نیز فقها که تفاسیر مختلف و فتاوی گوناگون دارند، همه آنها برای ما موجّه و مقبول است. البته ما نمی‌گوییم هر کسی هر رأیی داد، درست است، بلکه می‌گوییم تفسیرها و فتواهایی که موجه، معقول و روشمند باشد، مجاز است. اگر این اصول رعایت شود، اختلاف آرا و قرائتها چیز مقبولی است و باید این‌گونه قرائتهای مختلف را تشویق کرد.

وقتی در جامعه‌ای هستیم که عالمان ما قرائتهای مختلف، اما موجّه و روشمند دارند (که امر پسندیده‌ای است)، زمینه خوبی برای گفت‌وگوی عالمان یک دین؛ یعنی گفت‌وگوی سالم بین دینی یا (inter religion dialogue) هموار است. با چنین گفت‌وگوهایی، تلاش می‌شود مواضع به هم نزدیکتر شود و به تبع آن، دلها به هم مهربانتر و حرکت به سوی سازندگی مادی و معنوی، سریعتر شود. اما قرائتی که منجر به انکار محکّمات دینی شود، در جامعه دینی مطرح نیست و اگر هم مطرح شود، مقبول نخواهد بود. در چنین فضایی، بحث علمی، جای خود را به جدال و مرء و دوستی و برادری، جایش را به خصومت و خشونت می‌دهد و جامعه به سوی از هم گسیختگی می‌رود.

**از دیگر مسائل مطرح در فلسفه دین تکثرتگرایی دینی است و نظرات
گوناگونی درباره آن هست. جمع بندی شما در این زمینه چیست؟**

دکتر فنایی اشکوری: پلورالیسم دینی، بی شبهات به مسأله قرائتهای مختلف نیست. منتها قرائتها بیشتر در مورد یک دین مطرح است و پلورالیسم در حوزه ادیان مختلف. جمع بندی ای که در این زمینه می توان ارائه داد، این است که گاهی بحث از پلورالیسم به عنوان یک واقعیت است. وقتی می گویند ما در یک جهان پلورالیستیک زندگی می کنیم، یعنی در دنیایی هستیم که تکثر ادیان به عنوان یک واقعیت در آن هست. گاهی به پذیرش این واقعیت می گویند پلورالیسم.

تا این جا بحث فلسفی وجود ندارد، صرفاً توصیف یک واقعیت است. بحث فلسفی از آن جا آغاز می شود که گاه وجه معرفت شناختی دارد. قائل به پلورالیسم، اگر ادعا کند که همه ادیان حَقّند، اگر مراد این باشد که همه ادیان بزرگ، ریشه الهی دارند، می تواند حرف درستی باشد. به این معنی می توانیم پلورالیسم را بپذیریم که ادیان بزرگ جهان (یهودیت، مسیحیت و اسلام) مطابق اعتقادات ما ریشه الهی دارد. نسبت به خیلی از ادیان، دلیل محکمی نداریم که ریشه الهی داشته باشند؛ چنان که دلیلی هم نداریم که ریشه الهی نداشته باشند. شاید منشأ پیدایش آنها نیز انبیایی در نقاط مختلف دنیا باشند. خداوند در قرآن فرموده است: ما انبیای فراوانی رافرستاده ایم، بعضی از آنها را برای شما گفته ایم و عده ای را هم ذکر نکرده ایم. چه بسا بسیاری از ادیان موجود دنیا ریشه در تعالیم پیامبری داشته اند، ولی به تدریج در آن تغییراتی داده اند تا به شکل امروزی آن درآمده است. به این معنی هم پلورالیسم را می توانیم باور داشته باشیم و به این معنی، اسلام بیشتر از همه ادیان، یک دین پلورالیستی است؛ زیرا اسلام بر حَقّانیت مسیحیت و یهودیت اصیل و ادیانی که انبیا آورده اند تأکید می کند و برای آنها ریشه الهی قائل است و پیامبر را «مصدّق» می داند و شأن پیامبر را این می داند که تصدیق کننده ادیان و پیامبران پیشین است و جزء تکالیف مسلمانان، اعتقاد به حَقّانیت آن ادیان است. ولی اعتبار آنها در ظرف خودشان می باشد.

هر دین الهی در ظرف تاریخی خودش معتبر است و آن گونه که از طرف خدا نازل

شده، به آن اعتقاد داریم. ما التزامی نداریم که تغییراتی را هم که بشر در طول تاریخ در آن ادیان به وجود آورده است، بپذیریم، بلکه باید بین تعالیم راستین و بدعتها تفکیک کنیم. بسیاری از تعالیم موجود ادیان پیشین هم حق است، اما نه همه آنچه از گذشته به جا مانده است. ولی این نظر که تمام تعالیم موجود این ادیان درست است و تبعیت از آن ادیان در این زمان معتبر است، با اعتقاد به خاتمیت دین اسلام ناسازگار است.

زمان اعتبار ادیان پیشین به سر آمده است و با آمدن آخرین دین که دینی است جهانی و برای همه بشر الی یوم القیامه، پیروی از ادیان دیگر معتبر نیست. به لحاظ معرفتی هم نمی توان گفت که اعتقادات متناقض و متضادی که الآن در ادیان جهان وجود دارد، حق است. مثلاً نمی توان گفت مسیحیت که به تثلیث قائل است، درست است و اسلام هم که انکار تثلیث می کند، حق است. طبیعتاً چنین ادعایی تناقض گویی منطقی است و پلورالیسم به هیچ وجه به این معنی صحیح نیست که دعاوی موجود همه ادیان، معقول، موجه و صحیح است.

برخی چنین ادعای معرفت شناختی ندارند و نمی گویند همه دعاوی ادیان مختلف حق است؛ زیرا تناقض آن آشکار است، ولی آنها بحث دیگری را مطرح می کنند و آن بحث رستگاری (salvation) است. می گویند ما کاری به حقیقت (truth) یکایک اجزای یک دین نداریم، بلکه می گوئیم «ادیان مختلف به رستگاری نهایی انسان منتهی می شود و هر دینی راهی است برای رستگاری انسان. انسان چنان که می تواند با پیروی از اسلام به رستگاری برسد، با پیروی از مسیحیت هم یک مسیحی به رستگاری می رسد و همین طور یک یهودی با عمل به آیین خودش رستگار می شود». چیزی که در پاسخ این ادعا می توان گفت، این است که اصولاً باطل نمی تواند راهی برای رستگاری باشد؛ یعنی یک مکتب و مجموعه ای از باورها اگر نادرست و خطا باشد، نمی تواند منتهی به رستگاری انسان شود. نتیجه پیروی از باطل، گمراهی و دور ماندن از مقصد است.

اما این که در نهایت، چه کسی رستگار خواهد شد، این را صرفاً با تعلقش به یک دین به طور قاطع نمی شود تعیین کرد. ملاک رستگاری در درون انسان است. خداوند به خلوص نیت افراد می نگرد. کسانی که ایمان فی الجمله ای دارند، هر چند در جزئیات و تفصیل آن دچار اشتباه و خطا شده باشند و تقصیر نورزیده باشند و به تعبیر قرآنی، از

مستضعفان باشند، معذب نیستند، بلکه مورد رحمت الهی واقع می‌شوند. ما نیز نمی‌توانیم مدعی شویم که همه تعالیم دینی اعتقادی و عملی خودمان را به درستی می‌فهمیم. رستگاری در گرو ایمان و عمل صالح به قدر ممکن و مقدور است. البته یکی از تکالیف ما تلاش برای به دست آوردن معرفت درست است. اگر تلاش کردیم و واقعاً نرسیدیم، و تقصیری از ناحیه ما نبود، طبیعتاً مؤاخذه هم نخواهد بود؛ زیرا خارج از توانایی و قدرت ماست. اما صراط مستقیمی که به رستگاری نهایی منتهی می‌شود و حداکثر ممکن کمال را با پیروی از آن می‌توان نائل شد، دین خاتم‌المرسلین است.

نکته دیگر در باب پلورالیسم که موجب می‌شود عده‌ای قائل به آن باشند، این است که آنها مدعای معرفت شناختی ندارند؛ یعنی مدعی نیستند که دعاوی ادیان مختلف، حق است. بحث رستگاری اخروی هم بحث آنها نیست. آنها بیشتر به جنبه‌های اجتماعی و دنیوی زندگی انسان نظر دارند. بحث آنها این است که اختلاف عقاید ما نباید منتهی گردد به جنگ و ستیز و خصومت و زندگی بشر را دچار اختلال کند. این تدبیری است برای پیشگیری از رنجها و آلام ناشی از جنگهای مذهبی و غیر مذهبی. پلورالیسم به این اعتبار، از همه دعوت می‌کند که به عقاید همدیگر احترام بگذارید و کاری به حق و باطل بودنش نداشته باشید؛ کاری به رستگاری آخرت هم نداشته باشید. فعلاً ما به عنوان انسانهایی که در کنار هم زندگی می‌کنیم و سرنوشت مشترکی داریم، خوب است که با هم به طور مسالمت‌آمیز و دوستانه‌ای برخورد کنیم و احترام متقابل نسبت به یکدیگر داشته باشیم. یعنی در واقع، خیرخواهی و اصلاح اجتماعی، نفی تنگ‌نظری، دعوت به سعه صدر، دعوت به تحمل آرای یکدیگر و اختلاف عقیدتی را بهانه ستیز و دشمنی قرار ندادن، مورد نظر و تأکید است.

هر انسان منطقی، چنین تصویر و تفسیری از پلورالیسم را می‌پسندد و هیچ‌کس ستیزه و جنگ و خصومت را بر صلح و فهم متقابل ترجیح نمی‌دهد. تعالیم دینی ما هم آن را تأیید می‌کند. در قرآن کریم خداوند از پیروان ادیان مختلف دعوت می‌کند که بیایید در مشترکات، توافق کنید «قل یا أهل الکتاب تعالوا إلى کلمة سواء بیننا و بینکم»^۱.

نباید پنداشت که این آموزه‌ها فقط برای افراد بی تفاوت و اباحی مناسب است، چنین نیست، همگان از این امر بهره مند می‌شوند. حتی برای کسانی که دغدغه حقیقت‌یابی و مبارزه با باطل دارند، چنین فضای سالم و مسالمت‌آمیزی، زمینه خوبی برای نزدیک شدن آنان به حقیقت است. اگر ما بتوانیم به طور مسالمت‌آمیز کنار هم زندگی کنیم و جنگی نباشد، زمینه مناسبی برای گفت‌وگوی سالم و مبادله اندیشه و فکر فراهم کرده‌ایم. در چنین فضایی مبادله اندیشه و فکر یا آنچه قرآن نام آن را دعوت با حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن می‌نهد، به بهترین وجه ممکن صورت می‌گیرد. از این طریق، بهتر می‌توان به حقیقت نزدیک شد و دیگران را به طرف حقیقت آورد تا با توسل به خشونت و خصومت؛ چرا که خشونت و نفرت، مولد خشونت و نفرت است و هیچ‌گاه موجب علاقه و انجذاب نسبت به حق نمی‌شود. بدیهی است که موضوع بحث ما نحوه مواجهه با پیروان ادیان و ارباب آرای مختلف است، نه نحوه مواجهه با دشمنان و متجاوزان و فتنه‌انگیزان، که هر انسان عاقل و غیرتمندی می‌داند در آن‌جا چگونه باید برخورد نمود.

بنابراین، جمع‌بندی‌ای که در مورد تکثرگرایی می‌شود داشت، این است که یک فیلسوف دین باید بنگرد مراد قائلان به تکثرگرایی چیست، اگر مرادشان، بیان یک موضع معرفت‌شناختی است، که «دعای همه ادیان، حق است»، این نمی‌تواند درست باشد و اگر بحث رستگاری است، این هم راه حلش متفاوت است و اگر بحث اجتماعی و انسانی است، فهم آن نیز واضح است. منتها کسانی که مسائل را این‌گونه تحلیل نمی‌کنند، با طرح بحث تکثرگرایی، یک نوع آشفتگی ایجاد می‌کنند و موجب تزلزل و شکاکیت در اعتقادات و نسبی‌گرایی می‌شوند که این، آن شکل بیمارگونه طرح مسائل است.

پس مسأله پلورالیسم و قرائتهای مختلف و بسیاری مسائل دیگر را هم می‌توان به صورت مثبت و سازنده و مصلحانه طرح و تحلیل کرد و هم به صورت منفی و مخرب و فتنه‌انگیزانه. این نکته بسیار مهمی است که اهل فکر، بویژه دانش‌پژوهان جوان، لازم است به آن توجه داشته باشند و با قضایا هوشمندانه برخورد کنند.